

ماجرای عشق و عاشقی میدون

تئوری آب‌پاشی به‌جای خون‌ریزی



پوریا عالمی

• من میدون هستم، میدون دوم، عاشق سوфіا، بابای سوфіا اما روی وطن و ناموس و پرستیولیس حساس است. دیروز هم رفتم خواستگاری. بابای سوфіا گفت: پسر من روی خاورمیانه و روی شغل تو حساسم. هروقت تو کار پیدا کردی و خاورمیانه آرام شد بیا. گفتیم: اتفاقا من دیروز در ایسنا خواندم که «داعش کمبود نیرو پیدا کرده و رفته از جزایر کارائیب نیرو جذب کند». یعنی چی؟ یعنی کفگیر داعش خورده به ته دیگ. من می‌روم بهشان پیشنهاد می‌دهم جای جزایر کارائیب بروم برایشان از جزایر قناری نیرو جذب کنم. این‌طوری با یک تیر چندتا هدف زدیم:

۱- داعشی‌ها به شدت پوشیده‌اند و قناری‌ها به شدت نمی‌پوشند. این‌طوری خرده‌خرده از حجم نپوشیدن در قناری و از حجم پوشیدن در داعش کم می‌کنیم و به یک تعادل بین‌المللی می‌رسیم.

۲- در جزایر قناری هوا گرم است و داعش هم اهل جنگ گرم است. گرمای جزایر قناری سبب شده مردم به لباس رو بیاورند. این‌طوری ما فرهنگ قناری را به داعش می‌نقدیم و داعش بعد از مدتی به‌جای جنگ نرم لباس‌ها را می‌کند و رفتار نرم پیشه می‌کند.

۳- وقتی آدم‌های جزایر قناری بیایند عضو داعش بشوند، داعش به‌جای تله انفجاری و تله انتحاری، اعضای قناری‌اش را می‌فرستد وسط دشمن. آدم‌های قناری هم اهل بستن کمربند نیستند چه به رسد به کمربند انفجاری.

۴- داعش عشق تنگ است. توی جزایر قناری هم عشق تنگ آب‌پاش هستند. این‌طوری داعش خون‌ریزی را می‌گذارد کنار و آب‌پاشی پیش می‌گیرد.

۵- من شغل همیشگی به دست می‌آورم چون جنگ در خاورمیانه همیشگی است.

بابای سوфіا در این لحظه زد زیر گریه و گفت پسر من به تو ایمان آوردم. تو حیف شدی. تو استراتژیست‌ترین استراتژیست دنیایی. ظریف جلوی تو زمخت محسوب می‌شود... حالا برو هروقت جزایر قناری را به داعش پیوند زدی بیا.

نتیجه‌گیری: آب‌پاشی بهتر از خون‌ریزی است. اما مواظب باشید اشکانت درنیاید.

نتیجه‌گیری ۲: بعضی محاسبات مثل نوشتن روی یخ است. هیچ‌وقت جلو بابای طرف یخ نسازید.

شرق

روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ • ۲۵ رجب ۱۴۳۷ • ۳ می ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۵۷۴ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۱۲ • اذان صبح فردا ۴:۳۵ • طلوع آفتاب ۶:۰۹

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

آروین

arvinmad@gmail.com

روز جهانی آزادی مطبوعات گرامی باد



سلام به فردا

زمانی برای هجرت از تخته‌های سیاه



محمد سلطانی‌فر

را با حجم انبوهی از داده روبه‌رو می‌کند که لزوماً قرار نیست منجر به آگاهی شود. درست است که در فضای مجازی تولید محتوا توسط همگان صورت می‌گیرد اما این تولید محتوا توسط همگان، یک خطر را بالا می‌برد و آن اینکه اخبار نادرست در فضای مجازی تبدیل به اخبار درست و پذیرفتنی شود. این ضعف تنها به کمک نخبگان جامعه که من معلم‌ها را جزئی از این نخبگان می‌دانم، قابل‌رفع است. از همین‌رو وظیفه معلمی نسبت به گذشته نه‌تنها کمتر نشده بلکه خطیرتر هم شده است. امروز تلاش معلمان باید نسبت به گذشته دوجندان شود تا بتوانند بر آنچه در فضای مجازی می‌گذرد، فائق آیند. ما امروز در فضای مجازی با خلا ناشی از نبود معلمانمان و نبود نخبگانمان مواجه هستیم. امروز مشکل ما آنچنان که گاهی گفته می‌شود تولید محتوا نیست بلکه برعکس؛ تولید محتوای اضافه و سربار اطلاعات ما را دچار آلودگی اطلاعاتی کرده است. ما امروز نیاز داریم از آزادی ایجادشده در نتیجه گسترش

فضای مجازی برای حضور نخبگان و معلمان جامعه استفاده کنیم تا به تولید محتوای عمیق‌تر بپردازند. گفته‌هایی که به‌غلط در فضای مجازی منتشر می‌شوند باید توسط نخبگان جامعه اصلاح شوند. امروز دیگر زمان پای‌تخته‌ایستادن تمام شده است و اگر معلمان جامعه عرصه تولید محتوای ارزشمند و آموزش از طریق فضای مجازی را خالی بگذارند، جا برای پذیرش افکار غلط باز خواهد شد. درست است که زمان پای‌تخته‌ایستادن به‌سر رسیده اما هیچ‌وقت دنیا از آموزش اندیشیدن بی‌نیاز نمی‌شود. امروز دقیقاً همان روزی است که می‌توانید انواع و اقسام اندیشه‌ها را تنها با یک اشاره از طریق صفحه نمایش گوشی هوشمندتان دریافت کنید؛ اما اندیشیدن و روش تفکر استدلالی و انتقادی را تنها معلمان هستند که می‌توانند بیاموزند و این‌گونه به توسعه آگاهی کمک کنند.

♦ مدیر تحقیقات رسانه‌ای مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام

پیشنهادهای نمایشگاهی

شناخت غیررسانه‌ای از افغانستان



است از شش‌بار سفرش به افغانستان در دهه ۸۰، با نگاهی اجتماعی و ریزبینانه به زندگی مردم در کشوری که طعم تلخ خشونت و جنگ را چشیده‌اند. او تلاش کرده است در کنار گفت‌وگو با مردان، برقع‌های زنان را کنار زده و از فاصله‌ای نزدیک‌تر پای صحبت آنان بنشیند و روایت‌هایی شخصی‌تر از آنان بشنود و این روایت‌ها را با آنچه دیده است، همراه کند و در دسترس ما بگذارد. کتاب بنی‌یعقوب با نثری جزئی‌نگر، تصویری از افغانستان ارائه کرده است که در رسانه‌ها کمتر یافت می‌شود. این گزارش هم‌زمان شیرین و تلخ است؛ شیرین و خواندنی، تلخ و تأثیرگذار. این کتاب را انتشارات کویر، سال گذشته منتشر کرده است. برخی از گزارش‌های این کتاب پیش‌تر در مطبوعات منتشر شده است. اگر کتاب بنی‌یعقوب را گزارش‌هایی با موضوعات پراکنده تشکیل می‌دهد که نحوه روایتشان به آنها انسجام می‌دهد، اما کتاب دوم گزارش زائری ایرانی است که از آمریکا به تاجیکستان آمده تا برای دیدار با ناصر خسرو قبادیانی به بدخشان برود. همه کتاب حول دیدار با ناصر خسرو



علی‌اصغر سیدآبادی

آگاهی ما درباره اروپا بیشتر از برخی کشورهای همسایه‌مان مانند افغانستان است. گاهی ما افغانستان را نیز که مردمانش با ما هم‌زبانند، به روایت رسانه‌های بیگانه می‌شناسیم. شناخت رسانه‌ای، شناختی واقعی نیست، شناختی گزینش‌شده است؛ گزینش‌هایی که معیارش درگیری و خشونت است. منظورم این نیست که در افغانستان خشونت و درگیری نیست اما غیر از این خشونت‌ها و درگیری‌ها هم چیزهای بسیاری هست. به‌تازگی دو کتاب درباره افغانستان خوانده‌ام که شناختی تازه از افغانستان و ساکنانش می‌دهد؛ یکی کتاب «افسوس برای نرگس‌های افغانستان»، نوشته ژیلّا بنی‌یعقوب و دیگری «سفر دیدار»، نوشته محمدرضا توکلی صابری. اولی گزارش‌های یک روزنامه‌نگار ایرانی

سامسونگ

SAMSUNG



فقط با ضمانت **سام**
سرویس
۰۲۱-۸۲۵۵

طراحی ۳ وجهی، نهایت سرمایش

